**فصلنامه تحقیقات جدید در علوم انسانی**
**Human Sciences Research Journal**
**دوره جدید، شماره نوزدهم، تابستان ۱۳۹۸، صص ۱۶۳-۱۴۹ New Period, No 19, 2019, P 149-163**
**شماره شاپا (۲۴۷۶-۷۰۱۸) ISSN (2476-7018)**

# بررسی تطبیقی فلسفهٔ پوچ گرایی در «بوف کورِ» اثرِ صادق هدایت و «اورلیا» اثرِ ژرار دونروال

**وحید مبارک[۱]. آرزو فخری[۲]**
**۱. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه رازی، کرمانشاه. ایران**
**Vahid_mobarak@yahoo.com**
**۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه. ایران**
**Arezou2426@gmail.com**

**چکیده**
نیهیلیسم یا پوچ گرایی، فلسفه ای است که مبنای آن بر بی ارزش شدن ارزش‌هاست. این فلسفه از دنیای غرب آغاز شده و در ادبیات ایران هم وارد شده است. مهم ترین نمایندهٔ مکتب نیهیلیسم در ایران، صادق هدایت است. ژرار دونروال هم شاعر و رمان نویس فرانسوی است که می‌توان رگه‌هایی از پوچ گرایی را در آثار او مشاهده کرد. اورلیا و بوف کور مهم‌ترین کتاب‌های این دو نویسنده هستند که در بین آن‌ها شباهت‌هایی نیز یافت می‌شود. یکی از این شباهت‌ها، وجود اندیشهٔ پوچ گرایی در هردو اثر است، اما بین پوچ گرایی این دو نویسنده تفاوت بسیاری وجود دارد. یکی از مهمترین دلایل پوچ گرایی هدایت، خفقان و شرایط سیاسی و اجتماعی است اما پوچ گرایی نروال، بیشتر برخاسته از خصوصیات روحی و روانی اوست. علاوه بر این، نیهیلیسم موجود در اورلیا از نوع نیهیلیسم فعال است زیرا در پایانِ کتاب، نویسنده به یک «اَبَر انسان» تبدیل می‌شود. انسانی که به تعریف واحدی از عشق، حقیقت و هستی رسیده و به آرامش و رستگاری دست می یابد. اما نیهیلیسم منفعل موجود در بوف کور، هرگز به یک نیهیلیسم فعال تبدیل نمی‌شود؛ زیرا پایانِ بوف کور مانندِ آغاز آن، در تاریکی است. راوی در شناختِ ناخودآگاه خود موفق هم اگر باشد در تعالی آن موفق نیست و برای او سرنوشتی جز پوچ گرایی و محوشدن در هوای مِه آلود باقی نمی ماند.

**واژه‌های کلیدی:** نیهیلیسم فعال و منفعل، اورلیا، بوف کور، ژرار دونروال، صادق هدایت

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

**مقدمه**

ادبیات تطبیقی، مقایسه و تطبیق ادبیات در زبان‌های مختلف و پیدا کردن اشتراکات و تأثیراتی است که دو یا چند اثر ادبی، در جنبه های مختلف، بر یکدیگر گذاشته اند.

«ادبیات تطبیقی یعنی مقایسهٔ ادبیات یک کشوربا ادبیات یک یا چند کشور دیگر و هم چنین مقایسهٔ ادبیات با دیگر حوزه های معرفت بشری». (خطیب، ۱۹۹۹:۵۰)

ادبیات تطبیقی می تواند پیوند و ارتباطی عمیق میان ملت‌ها برقرار کند؛ زیرا ادبیات در واقع تجلی آرزوها، روحیات و عواطف یک ملت است که می‌تواند نشانه‌های پیوندهای عاطفی و نزدیکی بین ملت‌ها را مشخص کند.

«بررسی ادبیات تطبیقی علاوه بر اینکه به ویژگی‌های ادبی توجه می کند، ریشه در علایق تاریخی ملت‌ها نیز دارد». (حمیدی، ۱۴:۱۳۸۶)

ادبیات تطبیقی دارای مکاتب مختلفی است که اولین مکتب آن، مکتب فرانسوی و آمریکایی است. در مکتب آمریکایی به ویژگی‌هایی توجه می‌شود که یک اثر را به اثری ادبی تبدیل کرده است. این مکتب به مطالعات فرهنگی توجه دارد و به نقد ادبی نزدیک است. (ر. ک: غنیمی هلال، ۱۰۹:۱۳۹۰)

سالهاست که از انتشار دو کتاب بوف کور و اورلیا زمان می گذرد. بوف کور یکی از مهمترین داستان‌های معاصر فارسی است که شروح بسیاری هم بر آن نوشته شده است. کتاب اورلیا هم کتابی است که در سالهای اخیر در اروپا به آن توجه زیادی شده است. صادق هدایت و ژرار دونروال هردو نویسندگانی سوررئال هستند. در کتاب های این دو نویسنده، به ویژه بوف کور و اورلیا، ما با زمان و مکان خاصی سر و کار نداریم؛ بلکه فقط در دالان های ذهن نویسنده سرگردان هستیم. عناصر زمان و مکان، مفهوم رویا و عشق، وحدت شخصیت‌ها و بسیاری از ویژگی‌های دیگر، در این دو کتاب به هم شباهت دارند.

شباهت میان این دو کتاب به حدی است که سیروس شمیسا، در کتاب «داستان یک روح» اینگونه نقل می کند که: «روژه لسکو، مترجم فرانسوی بوف کور، از صادق هدایت سوال می کند که آیا کتاب اورلیا را خوانده است یا خیر؟ پاسخ هدایت این بود که اگر اورلیا را زودتر می خواندم، بوف کور را نمی‌نوشتم». (شمیسا، ۱۳۷۲:۲۵۱)

در این مقاله در پی بررسی تمام شباهت‌های این دو کتاب نیستیم؛ بلکه در پی بررسی تطبیقی این دو اثر از جهت حضور فلسفهٔ پوچ گرایی در آن‌ها هستیم. پوچ گرایی فلسفه ای است از قرون گذشته در ادبیات ایران و جهان وجود دارد. در این مقاله در پی آن هستیم که پوچ‌گرایی را تعریف کرده، انواع آن را توضیح داده و به بررسی نمایان شدن این فلسفه در لابلای سطور کتاب‌های بوف کور و اورلیا بپردازیم. البته میان این دو کتاب همانگونه که شباهت‌های بسیاری هست، تفاوت‌های زیادی هم دیده می‌شود که یکی از این تفاوت‌ها، نگاه این دو نویسنده به زندگی و پوچی آن و تأثیری است که این پوچی بر شخصیت‌های آنها گذاشته است. گرچه این پوچ گرایی و یأس و بدبینی برای آن‌ها سرنوشتی تقریباً یکسان

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

را رقم زده است. سرنوشتی شامل: تنهایی، ناامیدی، آشفتگی های روحی و سرانجام خودکشی در شهر پاریس.

## سوال پژوهش

در رابطه با صورت مسئله اصلی ما، یعنی تطبیق اندیشهٔ پوچ گرایی در دو کتاب بوف کور و اورلیا، سوالات زیر مطرح می شود:

۱- فلسفهٔ نهیلیسم چیست؟

۲-آیا صادق هدایت و ژرار دونروال، دارای اندیشهٔ پوچ گرایی است؟

۳-در زمینهٔ وجود اندیشهٔ پوچ گرایی، چه شباهت هایی میان کتاب بوف کور و اورلیا وجود دارد؟

پس از پاسخگویی به این سوالات، باید بگوییم که هدف از تألیف این مقاله، بررسی تطبیقی پوچ گرایی در دو کتاب بوف کور و اورلیاست که در متن اصلی مقاله به صورت مبسوطی توضیح داده می شود تا هدف حاصل شود.

## پیشینهٔ پژوهش

میان دو کتاب اورلیا و بوف کور شباهت‌های زیادی وجود دارد که یکی از شباهت‌های آن ها وجود فلسفهٔ نیهیلیسم است. دکتر همایون کاتوزیان در دو کتاب «بوف کورِ هدایت» و «صادق هدایت و مرگ نویسنده» توضیحات و تفسیرهای بسیار جامعی در رابطه با کتاب بوف کور بیان کرده اند. دربارهٔ نیهیلیسم در معنای کلی و همینطور نیهیلیسم در کتاب بوف کور تاکنون مقالاتی نوشته شده است که از آن جمله می‌توان به مقالاتِ «پوچ انگاری منفعل در بوف کور» از دکتر سید کاظم موسوی و «نیهیلیسم: از انکار تا واقعیت» نوشتهٔ علی زمانیان اشاره کرد. تاکنون در زمینهٔ تطبیق این دو اثر، پژوهشی صورت نگرفته است. تنها می‌توان به مقاله ای با عنوان «بررسی ویژگی‌های مشترک بوف کور هدایت و اورلیا اثر ژرار دونروال» به قلم سید جعفر حکیم اشاره کرد که در آن به اندیشهٔ پوچ گرایی موجود در دو کتاب هیچگونه اشاره ای نشده است. این نخستین بار است که این دو اثر ادبی به لحاظ وجود اندیشهٔ پوچ گرایی در آن‌ها مورد تطبیق قرار می گیرند.

## خلاصهٔ کتاب بوف کور

این کتاب از دو بخش تشکیل شده است که مانند حلقه‌های زنجیر به یکدیگر مرتبط هستند. در بخش اول که در زمان معاصر رخ می‌دهد، راوی نقاشی است که همیشه در اوهام خود یک تصویر را می بیند و آن را نقاشی می کند. تصویری از یک درخت سرو که پیرمردی قوز کرده زیر آن نشسته است. رو به روی او

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

زنی با لباس سیاه قرار دارد که گل نیلوفری را به پیرمرد تعارف می‌کند و میان آن ها یک جوی آب فاصله است.

در روز سیزدهم فروردین ماه، عموی راوی به خانه او می آید. راوی چیزی برای پذیرایی از او در خانه ندارد به جز مقداری شراب کهنه که در بالای رف اتاقش است. هنگامی که می خواهد شراب را بردارد، از سوراخ هواخور رفت منظره ای را می‌بیند که دقیقاً شبیه نقاشی خیالی اوست. برای مدت چندین ماه، این تصویر در ذهن راوی است تا اینکه شبی همان زن اثیری را جلوی در خانه اش می‌بیند. زن همراه او وارد خانه اش می‌شود و در تخت خواب او به طور عجیبی جان می‌دهد. راوی، چشمان دختر را نقاشی می‌کند تا حداقل بتواند آن ها را برای همیشه پیش خودش نگه دارد. بدن زن اثیری را نیز تکه تکه می‌کند و در چمدانی می‌گذارد و نیمه شب، به کمک یک پیرمرد نعش کش، تکه‌های بدن زن را زیر درخت سروی در بیرون از شهر دفن می‌کند. در حین دفن زن اثیری، کوزه ای را پیدا می‌کنند که تصویری از دو چشم روی آن نقاشی شده است. وقتی که راوی نقاشی روی کوزه را با نقاشی خودش مقایسه می‌کند، متوجه می‌شود که ذره ای با یکدیگر تفاوت ندارند. نقاشی را کنار می‌گذارد و مشغول کشیدن تریاک می‌شود و به حالت خلسه فرو می رود و در عالم رویا به سده های قبل باز می‌گردد.

در بخش دوم، راوی جوانی نقاش است که لکاته، زنش، چندین فاسق دارد و تنها به راوی اعتنایی نمی‌کند. در جلوی اتاق راوی نیز، پیرمردی بساط خنزرپنزری خود را پهن کرده است و او نیز یکی از فاسق‌های لکاته است. اما از نظر راوی، این پیرمرد مانند دیگران نیست و یک نیمچه خداست. راوی از دوری لکاته، رنج می برد تا اینکه تصمیم می‌گیرد او را به قتل برساند. خود را به شکل پیرمرد خنزرپنزری درمی آورد و وارد اتاق لکاته می‌شود و با یک گزلیک استخوانی او را به قتل می رساند. هنگامی که به اتاق خود باز می‌گردد و در آینه به صورت خود نگاه می کند، می‌بیند که شبیه نه، بلکه اصلاً خود پیرمرد خنزرپنزری شده است.

## خلاصهٔ کتاب اورلیا

اورلیا در واقع سفرنامهٔ روحی نروال است. ژرار عاشق زنی است که او را «اورلیا» می نامد. اما نمی تواند به وصال او دست پیدا کند. به همین دلیل همیشه در فکر اوست. ناگهان شبی تصور می‌کند که موجودی عجیب شبیه انسان را مشاهده می‌کند که این توهم از علائم بیماری روانی اوست که در اثنای متن کتاب نیز به این بیماری اشاره می‌شود.

در دوران بیماری، خیالات و رویاهای موجود در ذهن او، برایش جنبه ای از واقعیت پیدا می‌کند و او در عالم رویا به خانه ای در غرب کشور آلمان می رود. سپس به خیابان های یک شهر ناشناخته و پس از آن به شهر «مورت فونتن» در فرانسه سفر می‌کند و در همه جا به دنبال معشوق خود می‌گردد. وضعیت روحی آشفتهٔ ژرار، با شنیدن خبر مرگ اورلیا، آشفته تر می‌شود. او در دوری از معشوق و در سوگ از دست

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

دادنش، از اورلیا برای خود خدایی می سازد. مدتی بعد او در خواب، همزاد خود را می بیند که در پی دزدین اورلیا از اوست. نگرانی و ترس در وجود او رخنه می‌کند، اورلیا خدایِ اوست. آیا ممکن است همزادش قصد دزدیدن خدایش را داشته باشد؟ اما در شبی دیگر الهه ای در رویاهایش ظاهر می‌شود و به او می‌گوید: «من همان اورلیای تو هستم! همان زنی که تو در اشکال گوناگون او را عاشقانه دوست داشته‌ای.» در پایان کتاب راوی متوجه می‌شود که اورلیا با مادرش و با مریم مقدس، هم هویت است و چون ژرار همهٔ آن ها را دوست داشته است، پس می تواند به سعادت واقعی برسد.

## بحث و بدنهٔ مقاله

لفظ نیهیل «**nihil**»، ریشه ای لاتین دارد و آن به معنی «هیچ» است. بنابراین نیهیلیسم را در فارسی می توان «نه گرایی»، «پوچ گرایی» یا حتی «بی‌گرایشی» نامید که روشی است که موضوعات تحمیل شده بر اندیشه‌های بشری را به نوعی نفی می کند.

واژهٔ نیهیلیسم را برای اولین بار، «ایوان تورگینیف» روسی در کتاب پدران و پسران، برای بیان سرخوردگی‌های ناشی از اوضاع سیاسی و اجتماعی روسیه، به کار برد. «نیچه» را از بنیانگزاران مهم مکتب نیهیلیسم می‌دانند. از نظر نیچه، نیهیلیسم «بی ارزش شدن ارزش‌ها» است. نکته ای که در این تعریف قابل تأمل است این است که به اعتقاد نیچه، ارزش‌ها به طور کلی بی ارزش نیستند؛ بلکه به مرور زمان به انحراف کشیده شده و ارزش اولیه خود را از دست داده اند. «نیچه برای پوچ گرایی سه دوره را تشخیص می‌دهد: ۱-نفی گرایی نسبی. ۲-نفی گرایی مطلق. ۳-مرحله‌ای جدید که در این زمینه می توان آن را انتقال به مرحله ای جدید از نفی گرایی نامید که نفی گرایی سازنده است». (غفوری، ۴۵:۱۳۵۵)

می توانیم بگوییم که نیهیلیسم به تمام ارزش‌های بشری دیدگاهی انتقادی دارد. به زندگی و خالق هستی با دیدی نومیدانه می نگرد. برای او این جهان و هرچه در آن است، بی معناست و خود را از یافتن معنا ناتوان می‌بیند.

توماس نیگل یکی از اندیشمندان غربی معتقد است که:« پوچی وضع ما نه ناشی از تضاد بین انتظارات ما و دنیا، بلکه ناشی از تضادهای درونی خودمان است». (نیگل، ۱۰۰:۱۳۸۲)

آری، فرد پوچ گرا وجودی مملو از تضادهای مختلف دارد. او از دین و مذهب هم گریزان است. در صورتی که من گمان می کنم، اعتقاد به معنویت نقش اساسی در پیشرفت انسان‌ها دارد و انسان دیگر در برابر مشکلات دنیوی، خود را تنها احساس نمی‌کند. به خصوص اینکه در دنیای امروز، انسان دو وحشت بزرگ دارد: غربت و تنهایی او در جهان بیرون و عدم ارتباط با دیگران و مشکل بزرگتر او احساس پوچی و خلأ در درون خود.

«نیهیلیسم را از جهات گوناگونی تقسیم بندی کرده اند که می‌توان آنرا براساس بروز گرفتاری و کنش‌های عینی به دو گونه تقسیم کرد: فعال و منفعل». (زمانیان، ۹۹:۱۳۸۵)

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

در نیهیلیسم منفعل، فرد تمام اعتقادات و باورهای خود را از دست می‌دهد. ناامیدانه در دریای مشکلات زندگی دست و پا می زند وهر لحظه بیشتر در دنیای پوچ خود، غرق می‌شود. در نیهیلیسم فعال، انسان قدرتی عجیب پیدا می‌کند. ارزش‌ها و منطق های پیشین را کنار می زند و ارزش های نوینی را به وجود می آورد. این انسان به تکامل رسیده است. نیچه چنین انسانی را «نیمه خدا» یا «اَبر انسان» نامیده است.

از نمایندگان مکتب پوچ گرایی در اروپا می توان به نیچه، فرانتس کافکا، آلبر کامو و تنی چند از نویسندگان دیگر اشاره کرد.

در ادبیات ایران نیز، برخی ابیاتی از خیام نیشابوری را مصداقی از وجود اندیشهٔ پوچ گرایی در او دانسته اند؛ ابیاتی مانند ابیات زیر:

چون حاصل آدمی در این شورستان

جز خوردن غصه نیست تا کندن جان

خرم دل آنکه زین جهان زود برفت

وآسوده کسی که خود نیامد به جهان. (خیام، ۱۳۹۴:۱۳۹)

البته به عقیدهٔ من خیام تنها به پوچی و بی ارزشی این جهان گذرا می پردازد و پوچ گرا و بی گرایش نیست؛ بلکه اندیشمندی بزرگ است. در زمان های بعد، حافظ نیز به صورت رندانه، ترکیبات خیام را در شعر خود به کار برده است:

جهان و آنچه در او هست هیچ در هیچ است

هـزار بـار مـن ایـن نکته کرده ام تـحقـیق. (حافظ، ۱۳۸۷:۳۳۴)

## وجود فلسفهٔ نیهیلیسم در صادق هدایت و ژرار دونروال

مهم ترین نمایندهٔ مکتب نیهیلیسم در ایران، صادق هدایت است. صادق هدایت در بیست و هفتم بهمنِ سال ۱۲۸۱ هجری قمری در شهر تهران متولد شد. او داستان نویس، مترجم و روشنفکر ایرانی بود که وی را یکی از پدران داستان نویسی نوین ایران دانسته اند. صادق هدایت انسانی روشنفکر و اهل مطالعه بود. «ایشان کتاب (جهان خواهش و نیایش) شوپنهاور را در جوانی خوانده بود و بدبینی آن فیلسوف بر هدایت، تأثیری عمیق گذاشته بود و هم چنین نحوه نگاه او به مردم متأثر از کتاب (اشکوفه) ژان پل سارتر بود». (کتیرایی، ۱۳۴۹:۳۹۳)

می‌توانیم بگوییم که مطالعه این آثار در ایام جوانی و همینطور خصوصیات روحی و روانی او، باعث جوانه زدن اندیشهٔ پوچ گرایی در وجودش بود.

«این پوچ گرایی ناشی از اوضاع سیاسی و اجتماعی آن دوران، وضع زندگی خانوادگی و هم چنین محصول جریان های فکری ادبی ای بود که در زمان او رایج بود». (شریعتی زاده، ۱۳۹۶: ۱۳۰)

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

صادق هدایت از برجسته ترین نویسندگان پس از انقلاب مشروطه و دورهٔ شکست آرمان‌های تجدد خواهانهٔ آن است. هدایت چهارساله بود که فرمان مشروطیت صادر شد و در دورهٔ نوجوانی نیز شاهد آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های پس از جنگ جهانی اول و سپس کودتای سوم اسفند۱۲۹۹ و استیلای استبداد رضاخانی در کشور بود. فضای داستان های او آکنده از اضطراب، تنهایی، نفرت و بیزاری و بدبینی است. (ر. ک: زرشناس، ۸:۱۳۸۱)

در زمانی که صادق هدایت به اروپا سفر کرد، مکتب‌هایی همچون نیهیلیسم و اگزیستانسیالیسم مورد توجه بود. مسلماً صادق هدایت هم با این اندیشه‌ها آشنا شده بود و تحت تأثیر آن‌ها قرار داشت. اما هدایت بیشترین تأثیر را از «فرانتس کافکا» می‌گیرد. «هدایت کافکا را از بزرگ ترین نویسندگانی می‌داند که سبک و سخن جدیدی دارد و از بدبینی او به روشن بینی تعبیر می‌کند». (رضی و بهرامی، ۱۰۵:۱۳۸۵)

صادق هدایت در فضای باز دوران مشروطیت رشد کرده بود و تحت تأثیر افکار و عقاید روشنفکران آن دوره قرار داشت. او پس از سفر به اروپا و فرانسه و آشنایی با آن کشورها، متوجه شد که چه فاصلهٔ زیادی میان ایران استبداد زده رضاخانی و وضعیت سیاسی و اجتماعی آن کشورها وجود دارد و هرگونه امیدی برای بهبود اوضاع در او از بین رفت و او را به چنین پوچی و ناامیدی ای کشاند.

از مهم ترین آثار صادق هدایت می توان به بوف کور، سه قطره خون، زنده به گور، سگ ولگرد، حاجی آقا اشاره کرد. متأسفانه غلبه پوچ گرایی بر روح و روان هدایت، باعث شد که او یک بار خودکشی ناموفق داشته باشد و برخی از کتاب ها و داستان های چاپ نشده اش را هم پیش از مرگ خود، نابود سازد.

او در یکی از آخرین نامه هایش که به دوستش، حسن شهید نورایی، اقتصاددان و روشنفکر، نوشته است می گوید که:«به هرحال هر اتفاقی بیفتد یا نیفتد در زندگی احمقانه ما تغییری پیدا نمی شود، ماهم به طور احمقانه آن را می گذرانیم، چون کار دیگری از دستمان برنمی آید». (بهارلو، ۳۹۲:۱۳۷۴)

سرانجام این نویسندهٔ بزرگ ایرانی، در نوزدهم فروردین سال ۱۳۳۰ هجری قمری در آپارتمان اجاری اش، در خیابان شامپیونه، واقع در پاریس، با گاز خودکشی کرد.

مهم ترین اثر صادق هدایت که ما در این مقاله قصد پرداختن به آن را داریم، بوف کور است. بوف کور سرگذشت انسان در زمان های مختلف و تکرار تجربه های تلخ و دردناک اوست.

«توجه به مرگ‌ها و تولدهای مکرر در آثار ادبی، نشانگر آرزوی قدیمی بشر برای جاودانگی است». (شمیسا، ۱۳۷۲:۴۸). در این کتاب بارها شاهد مرگ و تولدها هستیم. مرگ زن اثیری در بخش اول و تولد او در بخش دوم در قالب لکاته، مرگ پدر راوی و تولد او به شکل عموی راوی و حتی مرگ خود راوی و تولد او به شکل پیرمرد خنزرپنزری در پایان کتاب، که یک نیمه خداست و در هوای مه آلود از نظرها محو می‌گردد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که ما در کتاب بوف کور با تعدد شخصیت ها روبه رو نیستیم، بلکه تمام این شخصیت ها جلوه ای از وجود خود راوی هستند. بوف کور داستان شناخت روح و

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

ناخودآگاه انسان است. در طول داستان، راوی در تلاش است که وجود خود را به سایه اش که شبیه یک جغد است، بشناساند. اما خود راوی هم در شناخت ناخودآگاه تاریک وجود خود، موفق نیست.

دکتر همایون کاتوزیان، از بوف کورِ هدایت به عنوان یک روان داستان نام می برد. زیرا این داستان به روح و روان و ذهن انسان مربوط است. ایشان می نویسند: «در روان داستان های صادق هدایت، سخن بر سر مرگ و زندگی، نقص و کمال، توفیق و شکست، ارزش‌های اجتماع، ارزش انسان‌های دیگر، جبر و اختیار و حق و ناحق است». (همایون کاتوزیان، ۸۳:۱۳۷۲)

یکی از مضامین اصلی کتاب بوف کور، وجود اندیشهٔ پوچ گرایی در این کتاب است. بوف کور به زندگی به عنوان یک تراژدی غم انگیز نگاه می‌کند. تراژدی ای که قهرمان آن محکوم به نیستی و تباهی است.

«تمام بوف کور، داستان روحی است که در این دنیا، زندگی اش را سیاه می بیند؛ خود را به نابودی و انزوا می‌کشاند و سرانجام جز آینده ای مبهم و مِه گرفته در برابر خود نمی‌یابد». (موسوی و همایون، ۱۳۶:۱۳۸۸)

کتابی که قصد تطبیق آن با بوف کور را داریم، اورلیا نام دارد. اورلیا اثر نویسندهٔ فرانسوی، ژرار دونروال است. وی در سال ۱۸۰۸ میلادی در فرانسه متولد شد. از مهم ترین آثار او می توان به اورلیا، سیلوی، اشراق شدگان، دختران آتش، شیمرها و سفر به خاور زمین اشاره کرد. کتاب‌های نروال نیز مانند بوف کور، سفری به جهان خواب و خیال نویسنده است. سفر کردن با او به مناطق مختلف در جستجوی نیمه گمشده‌اش.

نروال در یکی از نامه‌های خود، چنین نوشته است که: «من از خدا نمی‌خواهم که چیزی از حوادث را دگرگون سازد، بلکه می‌خواهم مرا متناسب با امور تغییر بدهد. برای من قدرت خلق کردنِ جهانی در پیرامون خودم باقی گذارد، که به من متعلق باشد تا رویای ابدی خود را هدایت کنم. به جایِ اینکه محکومِ حکمِ آن باشم. در این صورت حقیقت این است که من، خود خدا خواهم بود». (بلانژه، ۱۲۱:۱۳۷۸)

پوچی موجود در کتاب‌های نروال، در مقایسه با کتاب‌های صادق هدایت بسیار کمتر است. برخلاف صادق هدایت که پوچ گرا بودن او متأثر از شرایط نابسامان اجتماعی بود، در آثار دونروال چندان به مضامین سیاسی و اجتماعی اشاره ای نمی‌شود. آنگونه که پیداست نروال شخصی متمول بوده است که با دولتمردان فرانسه هم ارتباط خوبی داشته است. این نکته را می‌توان از سفرهای او به بسیاری از کشورهای جهان و ارتباطش با رجال دولتی متوجه شد. من گمان می‌کنم نیهیلیسم موجود در نروال، ناشی از رفاه بیش از حد بوده است. نیهیلیسمی که بیماری روحی و روانی نروال، آن را به شدت تشدید می‌کند. در اورلیا هم این آشفتگی ذهنی نروال کاملاً مشخص است. در متن کتاب گاهی پوچ گراست، گاهی ناامید می‌شود و بالعکس گاهی بسیار پرتوان و سرشار از امید است. بنابراین در این کتاب با شخصیتی واحدی از نویسنده روبه رو نیستیم.

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

نروال چندین بار در بیمارستان های روانی بستری شده بود و در فاصله سالهای ۱۸۴۵-۱۸۴۲ کتاب اورلیا را نوشت. زمان کوتاهی پس از انتشار این کتاب بود که او در کوچهٔ «ویی لانترن» در پاریس، خود را به دار آویخت.

## تطبیق اشتراکات دو اثر در فلسفهٔ نیهیلیسم

اینک به بررسی شباهت های این دو اثر در برخی از مباحث فلسفهٔ پوچ گرایی می پردازیم.

### ۱- شکایت از زندگی:

«در زندگی زخمهایی است که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می‌خورد و می‌تراشد». (هدایت، ۶:۱۳۱۵)

این جمله، مقدمه و سرآغاز کتاب بوف کور است که در واقع از همان ابتدا فضای اصلی داستان را به ما نشان می‌دهد. زخم های زندگی. زخم هایی که راوی داستان از آن ها رنج می برد و نمی‌تواند آن ها را از وجودش بزاید. زخم هایی از جنس غم، تنهایی، خفقان و بی هدفی.

«آیا این مردمی که شبیه من هستند، که ظاهراً احتیاجات و هوا و هوس مرا دارند، برای گول زدن من نیستند؟ آیا یک مشت سایه نیستند که فقط برای مسخره کردن و گول زدن من به وجود آمده اند؟». (هدایت، ۷:۱۳۱۵)

یکی از ویژگی های افرادی که دچار نیهیلیسم منفعل هستند، انزوا و دوری از جمع است. راوی این داستان هم دیگران را از جنس خود نمی بیند و علاقه ای هم به ارتباط با آن ها ندارد.

«زمینی که ما در آن زیسته ایم همان نمایشی است که رشته سرنوشتمان در آن بافته می‌شود و بازهم از هم باز می‌شود. ما شراره‌های آن آتش اصلی هستیم که زندگی می‌دهند و همچنان ضعیف‌تر می‌شوند». (نروال، ۱۹:۱۳۹۵)

در این جملات از اورلیا، زندگی به یک آتش تشبیه شده است و ما انسان‌ها به شعله‌های آن. زندگی ای که برای راوی هیچ چیزی جز بیهودگی نداشته است. نروال هم زندگی را نمایشی می‌داند که یک روز این نمایش پایان می‌یابد و پس از آن نمایش دیگری آغاز می‌شود و ما انسان ها روز به روز ضعیف تر شده و به نیستی نزدیک تر می شویم.

با تطبیق این جملات از دو کتاب، متوجه می شویم که دیدگاه هردو نویسنده به زندگی منفی است. یکی از ویژگی‌های افراد پوچ گرا هم دیدِ منفی به زندگیست.

### ۳-شوق و اشتیاق به مرگ:

«از ته دل آرزو می‌کردم که خودم را تسلیم خواب فراموشی بکنم. اگر این فراموشی ممکن می‌شد، اگر می‌توانست دوام داشته باشد، اگر چشمهایم که به هم می‌رفت در ورا خواب آهسته در عدم صرف می‌رفت و هستی خودم را دیگر احساس نمی‌کردم، به آرزوی خودم رسیده بودم». (هدایت، ۳۵:۱۳۱۵)

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

میان لغات (فراموشی)، (خواب) و (عدم) ارتباط وجود دارد. می توان گفت که این سه واژه القا کنندهٔ مفهوم پوچی هستی به مخاطب هستند. راوی، آرزومند و خواستار فراموشی است. زیرا با این جهان پیوندی ندارد و همه چیز در نظرش بیهوده است. پس به دنبال نیستی و فناست و تنها با آن به آرامش می رسد.

«همه چیز تمام شد، تمامِ تمام. می خواهم بمیرم. اکنون باید بمیرم، باید بدون امید بمیرم. خُب، مرگ چیست؟ پوچی؟. . . برای خدا، احتمالاً بله! اما خودش نمی تواند مرگ را به یک پوچی بدل کند». (نروال، ۴۴:۱۳۹۵)

همان طور که ملاحظه می‌شود، پوچی و ناامیدی دو نویسنده باعث شده است که آرزوی مرگ در لابه لای سطور کتابهایشان به چشم بخورد. برای آن ها غایت زندگی مرگ است و حتی خود مرگ هم پوچ است.

## ٤-یکنواختی و بیهودگی زندگی:

«بعد از او من دیگر خودم را از جرگه آدم‌ها، از جرگه احمق‌ها و خوشبخت ها به کلی بیرون کشیدم و برای فراموشی به شراب و تریاک پناه بردم، زندگی من تمام روز میان چهار دیوار اتاقم می‌گذشت و می‌گذرد، سرتاسر زندگیم میان چهاردیوار گذشته است» (هدایت، ۸:۱۳۱۵)

در این جملات شکایت از یکنواختی زندگی دیده می‌شود. مردم برای راوی به دو گروه احمق‌ها و خوشبخت ها تقسیم می‌شوند که نشان دهندهٔ بی اعتنایی او به زندگی امور این جهانی است. چهاردیواری هم نماد محدودیت و بسته بودن فکر راوی است. علاوه بر آن تمام روزهای زندگی راوی در یک چهاردیواری می‌گذرد و او دچار تکرار و روزمرگی است. در واقع هدایت با به تصویر کشیدن نهایت یکنواختی و تکراری بودن زندگی انسان های جامعهٔ عصر خود، از پوچی و ابتذال هستی پرده برمی دارد. تنهایی و بی هدفی او در زندگی، عامل اصلی ایجاد این یکنواختی در زندگی اوست.

«زندگی من گنگ و بیهوده بود. احساس می‌کردم دارم روی طناب بندبازی ای به طول بی نهایت راه می‌روم». (نروال، ۳۹:۱۳۹۵)

نروال زندگی خودش را به یک طناب بندبازی تشبیه کرده و خودش را به یک بندباز. این طناب تا بی‌نهایت کشیده شده است و برای بندباز چاره ای جز سقوط در نیستی باقی نمی‌ماند. در بوف کور هم چنانکه مشاهده می‌کنید، با تعبیرات دیگری دربارهٔ جبر و پوچی زندگی مواجه شدیم.

## ٥-تشدید اندیشهٔ پوچ گرایی با از دست دادن عشق حقیقی:

«بعد از او، در شب تاریکی، در شب عمیقی که سرتاسر زندگی مرا فراگرفته بود راه می رفتم، چون دو چشمی که به منزلهٔ چراغ آن بود برای همیشه خاموش شده بود و در این صورت برایم یکسان بود که به مکان و ماوایی برسم یا هرگز نرسم» (هدایت، ۳۰:۱۳۱۵)

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

شب در ادبیات، نماد تاریکی و غم است. راوی تمام زندگی خود را به یک شب بی پایان تشبیه می‌کند. حضور زن اثیری در زندگی او، مانند روشن شدن یک شمع در این شب تاریک بود که به زودی به خاموشی گرایید و باز هم راوی ماند و تنهایی و بی هدفی. زن اثیری یک عشقی حقیقی است؛ زیرا در طول کتاب راوی او را با ویژگی های زمینی توصیف نمی‌کند.

«یک روح پلید، جای مرا در عالم ارواح گرفته بود. اورلیا هم او را به جای من پذیرفته بود و روح بیچاره‌ای که اینجا در بدن من بود، ضعیف، ناامید و غریبه برای اورلیا، خودش را محکوم به مرگ و یأس و نیستی می دید». (نروال۱۳۹۵:۳۹)

این قسمت از اورلیا، دقیقاً یادآور بخش دوم بوف کور است. زمانی که راوی دیوانه وار لکاته را دوست می‌دارد، اما لکاته به او توجهی ندارد. نتیجه این بی‌توجهی لکاته، غرق شدن راوی در دنیای اندوه و بی‌هدفی است. در اورلیا هم بزرگترین هراس نروال، از دست دادن اورلیاست و زمانی هم که اورلیا دیگری را به جای او برمی گزیند، اندیشه‌های پوچ گرایانه در وجود نروال تشدید می شود. به عقیده من اورلیا یک معشوق نیمه آسمانی است. او به زن اثیری شباهت هایی دارد اما به اندازۀ او، آسمانی و دست نیافتنی نیست.

### ٦- بی اعتنایی به کسب علم و دانش و رسیدن به حقیقت در جهان:

«نه مال دارم که دیوان بخورد و نه دین دارم که شیطان ببرد، وانگهی چه چیزی روی زمین می‌تواند برایم کوچکترین ارزش را داشته باشد؟ آنچه که زندگی بوده است از دست داده ام، گذاشتم و خواستم از دستم برود و بعد از آنکه من رفتم، به درک، می‌خواهد کسی کاغذپاره های مرا بخواند، می خواهد هفتاد سال سیاه هم نخواند». (هدایت، ۱۳۱۵:۳۷)

هفتاد سال سیاه به معنی هرگز است. از این جملات در می یابیم که راوی به کسب علم و دانش هم بی‌اعتناست ؛ زیرا از نظر او نمی توان با کسب علم به شناخت حقیقت رسید. در حقیقت برای یک فرد پوچ گرا، حقیقتی وجود ندارد که بتوان به آن رسید. بنابراین آینده هم برای او نقطه ای تاریک است. برایش مهم نیست که پس از مرگش چه نامی از او باقی خواهد ماند.

«نمی‌توانستم چیزی بخوانم و حتی ده خط پشت سرهم از نوشته ای را بفهمم. گفتم: آن‌ها چه اهمیتی دارند؟ آن ها برای من وجود ندارند». (نروال، ۱۳۹۵:۵۸)

افراد نیهیلیست غالباً هیچگونه حقیقت و مبدایی را در جهان هستی قبول ندارند. شاید به همین دلیل است که نروال هم عقیده ای به خواندن مطالب گوناگون ندارد و اگرهم آنها را بخواند، نمی‌تواند آن ها را درک کند و به نظرش حقایق موجود در آن نوشته ها در جهان هستی وجود ندارند. همانگونه که راوی بوف کور رشته های ارتباط خود را به کلی با این جهان گسسته است.

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

**۷-دین ستیزی:**

«تنها چیزی که از من دلجویی می‌کرد، امید نیستی پس از مرگ بود. فکر زندگانی دوباره مرا می ترسانید و خسته می‌کرد، من هنوز به این دنیایی که در آن زندگی می کردم، انس نگرفته بودم. دنیای دیگر به چه درد من می خورد؟ نه، من احتیاجی به دیدن این همه دنیاهای قِی آور و این همه قیافه های نکبت بار نداشتم، مگر خدا آنقدر ندیده بدیده بود که دنیای خودش را به چشم من بکشد؟». (هدایت، ۱۳۱۵:۷۵)

به صفت هایی که دربارهٔ دنیا و آدمیانش به کار برده شده است، دقت کنید: قِی آور، نکبت بار. آیا چنین فردی پوچ گرا نیست؟ او چه دیدگاهی می تواند نسبت به این جهان داشته باشد؟

در این سطرهای کتاب، اندیشهٔ پوچ گرایی و دین ستیزی نویسنده به طور کامل نمایان است. او تنها به نیستی می اندیشد و به رستاخیز و معاد و باورهای دینی هیچگونه اعتقادی ندارد و حتی شاید آن‌ها را مضحک می شمارد. هیچگونه پیوندی میان او و خداوند دیده نمی‌شود. در این کتاب ارزش های دینی به صراحت مورد نکوهش قرار گرفته اند که شاید بتوان این امر را ناشی از آشنایی هدایت با افکار نیچه و کافکا دانست.

«چرا بعد از این همه مدت یاد او افتادم؟ اصول سرنوشتِ شکل گرفته در ذهن من، چیزی مثل سلطنت یک نفر را قبول نمی کند.» (نروال، ۱۳۹۵:۴۴)

در این کتاب هم مانند بوف کور بسیاری از امور معنوی، اموری بیهوده تلقی می‌شوند. نروال با خدای خود احساس بیگانگی دارد؛ زیرا از نظر او خداوند، مانند پادشاهی است که به این دنیا سلطنت می‌کند و ما انسان‌ها نیز همچون رعایای او هستیم.

از مقایسهٔ این دو بخش از بوف کور و اورلیا، متوجه می‌شویم که هردو نویسنده به امور معنوی اعتقاد چندانی ندارند. البته به عقیده من این دین ستیزی و شکایت از خداوند در نروال، ناشی از تشدید بیماری روانی اوست، چون در پایان کتاب، این دین ستیزی از بین می رود.

«به راحتی نمی توانستم اسارت بندگی دینی را قبول کنم که در خیلی از جنبه‌ها توهین به عقلانیتم بود. مشمئز کننده بود به این فکر کنم که چگونه مسیحی ای خواهم بود. همان اصولی که قرض گرفته از آزاداندیشی دو قرن اخیر و درهم آمیخته با مطالعهٔ مقایسه ای ادیان بود، مرا از رفتن به این سرازیری بازداشته بود». (نروال، ۱۳۹۵:۵۶)

دیدگاه نروال دربارهٔ دین بسیار به دیدگاه صادق هدایت شباهت دارد. او از تعصبات دینی بیزار است. در خیلی از اوقات دین را در تضاد با عقلانیت انسان می بیند. خود او این مطلب را بیان می کند که دیدگاه او نسبت به دین ناشی از مطالعات و مقایسه هایی است که بین ادیان مختلف انجام شده است و همینطور وجود جامعهٔ سکولاری که دین مسیحیت را راهنمای کاملی برای پیشبرد زندگی انسان نمی داند. عدم اعتقاد به دین و مذهب، ولو مذهب های دروغین و کاذب، یکی از عواملی بود که این دو نویسنده را دچار اندیشهٔ پوچ گرایی کرد.

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

## تفاوت در پایانِ دو کتاب

در پایان کتاب بوف کور شاهد تبدیل راوی به پیرمرد خنزر پنزری هستیم که برای راوی حکم یک نیمچه خدا را داشت. اما به عقیدهٔ من، نیهیلیسم منفعل در بوف کور هرگز به یک نیهیلیسم فعال تبدیل نشده است و ما شاهد به وجود آمدن یک «اَبَر انسان» در این داستان نیستیم؛ زیرا پیرمرد خنزرپنزری هم در پایان، در هوای مه آلود ناپدید می شود و بازهم راوی نمی تواند خود را به سایه اش بشناساند.

«من برگشتم، پنجرهٔ رو به کوچه اتاقم را بازکردم، هیکل خمیدهٔ پیرمرد را در کوچه دیدم که شانه هایش از شدت خنده می‌لرزید و آن دستمال بسته را زیر بغلش گرفته بود. افتان و خیزان می رفت تا اینکه به کلی پشت مه ناپدید شد». (هدایت، ۹۶:۱۳۱۵)

سطور پایانی کتاب اورلیا نیزقابل تأمل است:

«خوابم برد و خواب حیرت آوری دیدم. به نظرم رسید الهه ای بر من ظاهر شد و گفت: من همان مریم مقدسم، مادرت، هر کسی که تو به هرشکل دوست داشته ای. در تمام تجربه‌های تلخت من یکی از نقاب‌هایی که چهره ام را با آن می پوشاندم، کنار زده ام و به زودی خواهی فهمید که من به راستی کیستم». (نروال، ۶۶:۱۳۹۵)

پایان کتاب اورلیا با بوف کور، کاملاً متفاوت است. می‌توانیم بگوییم که راوی داستان اورلیا تا حدودی به نیهیلیسم فعال نزدیک شده است. در اورلیا، راوی داستان به رستگاری می‌رسد و مفهوم عشق واقعی را درک کرده و روح خود را به آرامش می رساند. او تمام تلخی‌های زندگی را پشت سر می‌گذارد و در پایان هم احساس می‌کند که دیگر اورلیا برای همیشه متعلق به اوست، چه درکنارش باشد و چه نباشد. راوی داستان ما در بوف کور، در پایان کتاب، در تاریکی غرق می‌شود و نروال در اورلیا، در روشنایی است.

صرف نظر از وجود اندیشهٔ پوچ گرایی در این دو کتاب، نمی‌توان ارزش های ادبی آن‌ها را نیز نادیده گرفت. می‌توان گفت که بوف کور قوی ترین اثر سوررئال فارسی است که برگرفته از مکتب سوررئالیسم در غرب است. توصیفات و فضاسازی مناسب، خیال انگیزی، استفاده از نمادهای بدیع، عدم محدودیت نویسنده در بندِ زمان و مکان و وحدت شخصیت‌ها، از ویژگی‌های بی سابقه و تکرارنشدنی این کتاب است. به گمان من، به لحظ ارزش ادبی و اثرگذاری بر مخاطب، در میان داستان های معاصر فارسی، بوف کور جایگاهی بسیار والا دارد.

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

**نتیجه**

شناسایی شباهت‌ها و تفاوت‌های بین دو اثر ادبی از دو زبان متفاوت به ما کمک می‌کند که ارتباطات فرهنگی میان دو ملت را بهتر متوجه شویم. در این مقاله دو اثر از ادبیات ایران و فرانسه با یکدیگر تطبیق داده شد. میان دو کتاب بوف کور و اورلیا شباهت‌های زیادی وجود دارد که می‌توان به مفهوم عشق، رویا، زمان و پوچ گرایی در آن‌ها اشاره کرد. هدف و محتوای کلی این پژوهش، مقایسهٔ وجود اندیشهٔ پوچ گرایی در دو کتاب بوف کور و اورلیا بود که تاکنون به آن هیچ توجهی نشده بود. در پایان این پژوهش به نتایجی دست یافتیم از جمله اینکه، پوچ گرایی به دو نوع فعال و منفعل تقسیم می‌شود. پوچ گرایی منفعل که در کتاب بوف کور دیده می‌شود، به انزوا و نابودی فرد می‌انجامد و پوچ گرایی فعال که در کتاب اورلیا وجود دارد، به انسان قدرتی مافوق بشری می بخشد. افراد پوچگرا، دارای ویژگی‌های یکسانی هستند مانند: بی اعتبار دانستن علم و دانش، روزمرگی، شکایت از زندگی و هستی و دین ستیزی، که این ویژگی‌ها در دو اثر دیده می‌شود. پوچ گرایی صادق هدایت برخاسته از اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر وی و همینطور خصوصیات شخصیتی اوست. ژرار دونروال هم به دلیل بیماری روانی و ضعف شخصیتی که در اواخر عمر به آن گرفتار شده بود، به فردی پوچ اندیش تبدیل شده بود. ریشه دواندن اندیشهٔ پوچ گرایی در وجود این دو نویسنده، باعث شد که هردو در دههٔ چهلم زندگی خود اقدام به خودکشی کنند.

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

## فهرست منابع و مآخذ


۱-الخطیب، حسام. (۱۹۹۹). آفاق الادب المقارن. عربیاً و عالمیاً. دارالفکر: دمشق.

۲- بلانژه، ایون. (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات فرانسه. برگردان: سید ضیاءالدین دهشیری، چاپ اول. قم: مهر.

۳- بهارلو، محمد. (۱۳۷۴). نامه های صادق هدایت، چاپ اول. تهران: مرکز.

۴-حمیدی، سیدجعفر. (بهار۱۳۸۶). ادبیات تطبیقی، ادبیات و زبان ها: مطالعات ادبیات تطبیقی. شمارهٔ ۱، (صص ۲۰-۹)

۵-دونروال، ژرار. (۱۳۹۵). اورلیا. برگردان: شعیا موسوی خورشیدی، چاپ دوم. تهران: مهرگان خرد.

۶-رضی، احمد. (بهار ۱۳۸۵). زمینه ها و عوامل نومیدی صادق هدایت، ادبیات و زبانها: پژوهش‌های ادبی، شمارهٔ ۱۱. (صص۱۱۲-۹۳)

۷-زرشناس، شهریار. (شهریور۱۳۸۱). ادبیات یأس و بیماری صادق هدایت. ادبیات و زبانها: ادبیات داستانی، شمارهٔ ۶۰. (صص۶-۹)

۸- زمانیان، علی. (تابستان ۱۳۸۵). نیهیلیسم: از انکار تا واقعیت. راهبرد. شمارهٔ ۴۰. (صص۱۱۴-۸۷)

۹- شریعتی زاده، سمیه. (تابستان ۱۳۹۶). بررسی بدبینی، یأس و نیهیلیسم در افکار ابوالعلاء معری و صادق هدایت، مطالعات ادبیات تطبیقی. شمارهٔ ۴۲. (صص۱۳۲-۱۱۵).

۱۰- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۲). داستان یک روح. چاپ اول. تهران: مجید.

۱۱- شیرازی، خواجه شمس الدین محمد حافظ. (۱۳۸۷). دیوان غزلیات. چاپ ششم. تهران: گلی.

۱۲- غفوری، علی. (۱۳۵۵). یادداشت هایی دربارهٔ نیهیلیسم. چاپ اول. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۳-غنیمی هلال، محمد. (۱۳۹۰). ادبیات تطبیقی. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.

۱۴- کتیرایی، محمود. (۱۳۴۹). کتابِ صادق هدایت، چاپ اول. تهران: اشرفی.

۱۵- موسوی، سید کاظم. (زمستان ۱۳۸۸). پوچ انگاری منفعل در بوف کور. فصلنامهٔ تخصصی نقد ادبی. شمارهٔ هشتم. (صص۱۳۹-۱۱۱).

۱۶- نیشابوری، خیام. (۱۳۹۴). رباعیات. چاپ اول. تهران: پیام عدالت.

۱۷- نیگل، توماس. (بهار و تابستان ۱۳۸۲). پوچی. برگردان: حمید شهریاری، فصلنامهٔ نقد و نظر. سال هشتم. شمارهٔ اول و دوم. (ص۱۰۰

۱۸- هدایت، صادق. (۱۳۱۵). بوف کور. چاپ اول. بمبئی: جاویدان.

۱۹- همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۷۷). بوف کورِ هدایت، چاپ دوم، تهران: مرکز.

۲۰-همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۷۴). صادق هدایت و مرگ نویسنده، چاپ دوم. تهران: مرکز.


[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]

[ Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-27 ]